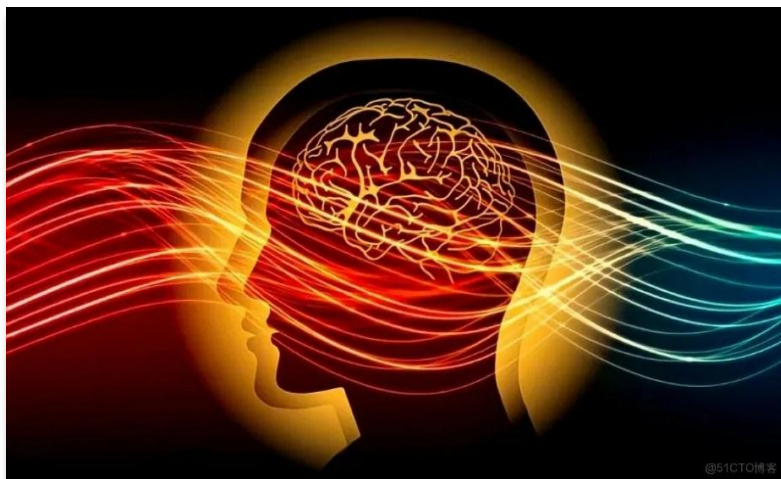


جامعه‌شناسی عرف‌گرا: یک تبارشناسی کوتاه

تبارشناسی
معدوم‌سازی

مهدی نوریان



مواجهه با پیچیدگی‌ها و تناقضات و تنش‌های موجود در واقعیت موجب می‌شود به لکنت افتاده و ای بسا برای آن‌که از شرّ این عارضه و از دستِ رنجی که درک نکردن آشوب موجود در جهان بر ما تحمیل می‌کند خلاصی یابیم، به خردِ متعارف^۱ متوسل شویم و اصطلاحاً عقل‌مان را بدان بسپاریم. این خردورزی، از منابع اقتدار تغذیه می‌کند و به نحوی به آن‌ها وابسته است و به واسطه‌ی عاملانی آن را توسعه می‌دهد: رهبران دینی، رهبران سیاسی، معلمان، والدین و غیره. این عاملان، از منظر خویش، ابزارهایی برای فهم جهان به ما ارزانی می‌دارند. لحظه‌ی تعیین‌بخش خرد متعارف ما وقتی آغاز می‌شود که این خردورزی را بر مسند اقتدار می‌نشانیم. حالا دیگر نظام علّی موجود در حیات را برمبنای الگوهای سوگیرانه‌ای می‌بینیم که به خردورزی ناقصِ عوام یا توده تکیه دارد. زین‌پس، این خردورزی و خردِ حاصل از آن را ستایش کرده بر همه‌چیز تحمیل می‌کنیم؛ قضاوتی عملی و بی‌خطر و استوار درباب حیات که ازدلِ نوعی عقلانیت و تجربه بیرون آمده است! لازم به ذکر است که همان‌طور که این خرد، از عوام^۲ مایه می‌گیرد، طبیعی‌ست که، فارغ از محتوای‌اش، منطبق و متناسب با مردمان زمینه و زمانه‌ای خاص بوده و ماهیتی جهان‌روا نداشته باشد.

روشن است که خردمتعارف نسبتی جدی با مفهوم درونی‌شدن^۳ دارد؛ این‌که ارزش‌ها و هنجارهای متعارف، از طریق نهادهای اجتماعی از کودکی تا بزرگسالی، در دل‌وجانِ انسان‌ها، بنشینند و ایشان بر آن اساس عمل کنند و حتی به دیگرانی که چنین نمی‌کنند نیز انگ حماقت و نادانی و جهالت و کج‌روی و انحراف و تعارض نقش و بی‌تربیتی و بی‌سوادی و بی‌فرهنگی و بربریت و غیره زنند و ایشان را به حاشیه رانند. ناگفته پیداست که غلبه و سیطره‌ی دیدگاه خرد متعارفی، تبدیل به عادت‌واره‌ای در ما می‌شود که بدان‌وسیله پیش‌از آن‌که در مواجهه با پدیده‌ای دست به قضاوتی خردورزانه و انتقادی بزنیم، کافیست به خرد متعارف رجوع کرده و پاسخی را که پیشاپیش در آستین داریم - بر مبنای آن، اجتماعی شده‌ایم و در ما درونی‌شده است - بیرون بکشیم و بر آن اساس، قضاوت کنیم. مهارت تفکر خلاق و انتقادی رفته‌رفته از جامعه رخت برمی‌بندند، چراکه منابع اقتدار، طبیعتاً برمبنای منفعت‌شان، پیشاپیش تکلیف را برای ما روشن کرده‌اند. روشن است که گوش سپردنِ تام‌وتمام به خرد متعارف بسیار خطرناک است، چراکه ضمانتی وجود ندارد که خرد متعارف هم‌واره آیین‌هی عقل جمعی

انسان‌هایی درستکار و پاک باشد و ای‌بسا این خرد، می‌تواند به شیرانه‌ترین پلشتی‌ها و پلیدی‌ها و رذالت‌ها آلوده شود و هنوز مرجع قضاوت‌های ما باشد - بالاخص وقتی در زمانه‌ای زندگی کنیم که شرارت‌ها و پلشتی‌ها و پلیدی‌ها گویی شانس انتشار بیشتری دارند!

در برابر خردورزی از نوع متعارف که بر خردِ عوام تکیه دارد و اتکای تام و تمام به آن می‌تواند به تعطیلی خلاقیت و نقد و تفکر و پویایی و درکل، انسانیت منجر شود، خردورزی انتقادی قرار می‌گیرد، که به‌جای تکیه بر ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی ازپیش داده‌شده و مسلم پنداشته‌شده که منابع اقتدار ما را به پذیرش آن‌ها ترغیب می‌کنند، در مواجهه با واقعیت، به تفکر خلاق و انتقادی پرداخته و سپس دست به قضاوت می‌زند. بر مبنای این نوع از خردورزی و عقلانیت است که می‌توان از ارزش‌های جهان‌شمول و ذاتی انسانی همچون برابری و آزادی سخن گفت. قرار بود کارورزان و عاملانی از خود گذشته متعهد شوند که این نوع عقلانیت و خردورزی را در جامعه جاری و ساری کنند. اینان قرار بود خود را در معرض قضاوت‌های خرد متعارفی عوام قرار دهند و ای‌بسا توهین و ناسزا بشنوند و هزینه‌های آن را متحمل شوند، اما با این کار در این خردِ مسلم پنداشته‌شده رسوخ کرده و از آن آشنایی‌زدایی کنند؛ برای لحظاتی آنچه مسلم و حقیقی و راستین و زیبا و خیر پنداشته می‌شود را به تعلیق درآورند و نشان دهند که شاید این‌طور نباشد! نشان دهند که «در شهر نی‌سواران» لزوماً نباید «سوار نی شد»؛ نشان دهند که «هم‌رنگی با جماعت» و هم‌راهی با خرد متعارف، ای‌بسا نتایج دهشتناک و فاجعه‌باری را برای انسان رقم زند!

پس قرار بر این بود که این کارورزان و عاملان از خود گذشته، به درون خرد متعارف نفوذ کرده و عقلانیت انتقادی را رواج دهند و در جامعه جاری کنند. اما اگر برعکس شد چه؟! اگر خرد متعارف، خوان پر نعمتِ خویش را جلوی این کارورزان گستراند و ایشان نیز با دیدن این سفره‌ی رنگارنگ، آب از لب‌ولوچه‌ی‌شان آویزان شد و با ولع بر سر این خوان چهارزانو زدند و رسالت خویش فراموش کردند و از خودگذشتگی‌شان را با شکم‌بارگی تاخت زدند و از آن سفره متنعم شدند، چه؟! آن‌گاه تعجبی ندارد اگر بشنویم که کارورزان خردورزی انتقادی نیز تماماً اُذن شده‌اند و گوش‌به‌فرمانِ عوام و

سرسپرده‌ی مراجع اقتدار. آن‌گاه حیرت نباید کرد اگر اینان نیز همچون رهبران گروه‌های اجتماعیِ عوام - بخوانید بلاگرهای اینستاگرامی - هرروز برای این که از این کاروان «عقب» نیفتند، پُست بگذارند و بی‌آن که مواجهه‌ای انتقادی با واقعیت داشته باشند، پاسخ‌های آماده از آستین برون کرده، روی صفحات مجازی‌شان تُف کنند. آن‌گاه شک نباید کرد اگر ببینیم، اینان که قرار بود تفکرِ خلاق و انتقادی را به جامعه بکشانند و انسانیت و برابری و آزادی و دیگر ارزش‌های انسانی را به‌شکلی جمعی مشق کنند، خود به دوپامین اعتیاد پیدا کرده‌اند و برای رفع خماری، باید پیش از آن که به تعبیر ریموند ویلیامز،^۴ ذرات معلّق در یک مخلوط، ته‌نشین شوند و اساساً تحلیل ممکن شود، دست به «تحلیل» بزنند؛ به عبارتِ بهتر، در خورجینِ خرد متعارفی خویش دست کنند و یکی از آن پاسخ‌های «جذاب» را بیرون بکشند و رنگ‌ولعابی بدان دهند و پُست یا استوری‌اش کنند! پس از مدتی نیز ناگفته پیداست که این تمنای هرروزه و جمعیِ دوپامین که حالا این کارورزان را نیز گرفتار کرده و اینان نیز همچون خردِ عوام، به‌دنبال سرعت و پیشرفت و هیجان و درکل، ارضای آنی و فوری‌اند، منجر به چروکیدگیِ قشر پیش‌پیشانی‌شان می‌شود تا اگر هم روزی بخواهند از آن بخشی از مغز خویش که قرار بود آن خردورزیِ خلاق و انتقادی را ممکن کند بهره گیرند، نخواهند توانست!

جامعه‌شناسیِ عرف‌گرا یا خرد متعارفی یا آنچه جرئت می‌کنم جامعه‌شناسیِ آنی یا فوری‌اش بنامم این‌گونه زاده شد و کارورزان‌اش هرروز قارچ‌وار تکثیر می‌شوند و از هرجا که فکرش را نمی‌کنیم سربرمی‌آورند؛ گونه‌ای جامعه‌شناسی که امروز به‌جهت ناکارآمدی‌های حاکمیت، بی‌اغراق در همه‌ی عرصه‌ها، این فرصت را یافته است که بیش‌ازپیش خود را به عوام نزدیک کند و از سر این سفره، لحظه‌ای هم بلند نشود؛ دوگانه‌ای بسازد تحت‌عنوان مردم و حاکمیت و در هر رویدادی تا کمر برای مردم - بخوانید عوام - خم شود و ماتحت‌اش را چنان به‌سوی حاکمیت کند که عوام کیف کنند؛ همه‌چیز تقصیر حاکمیت است و مردم پاک‌اند و مدام دارند قد می‌کشند و «روشنا» تولید می‌کنند و عاری‌اند از خطا و اشتباه و پلیدی و توحش و رذالت و «تاریکی». به‌قول بازاریاب‌ها، امروز «این می‌فروشد!» هرچند همان‌طور که گفتم، آن بخش چروکیده‌ی مغز ایشان، اجازه نمی‌دهد که درک کنند که حاکمیت نیز در این

خردورزی عرفی شریک است و اگر هم شریک نباشد آرایش نیروها به نحوی خواهد شد که براساس اصل صیانت از نفس و برای بقا هم که شده، بدان سو غش کند و با نیروهای عرفی مؤتلف شود، به هر حال حاکمیت خود یکی از آن مراجع اقتداریست که از آب‌شخورهای آن خرد متعارف به‌شمار می‌رود. اینان دوگانه‌انگاری‌هایی را که قرار است فقط در سطح تحلیل به کار رود، خود باور کرده و به واقعیت نسبت می‌دهند!

فکر می‌کنم روشن باشد که چون ولع اینان اجازه نمی‌دهد از سر خوان پر نعمت خرد متعارف بلند شوند و از آن دست بکشند، تمام توان خویش را به کار می‌گیرند تا این سفره هم‌واره پابرجا باشد و پروونق، و تعجیبی هم ندارد که محافظه‌کار شوند و از تغییر بهراسند. بنابراین، اینان هم‌واره کوس «امید» و «امیدواری» و «روشنایی» می‌زنند، چراکه نیرویی به‌سوی تغییر حرکت می‌کند که از وضعیت «ناامید» باشد؛ نیرویی که قرار است آرایش این سفره‌ی پر از پلیدی و پلستی را به نفع ارزش‌های انسانی برهم زند، نه آن نیرویی که چون چشم‌اش که بدان خوان پر زرق و برق افتد، عنان از کف دهد!

^۱ «خرد متعارف» را در حالی در این نوشته به‌عنوان معادل commonsense، استفاده کرده‌ام که فکر می‌کنم، «عقل سلیم» معادل بهتری برای این مفهوم باشد. دلیل استفاده‌ام از «خرد متعارف» اما این بوده است که این گونه از جامعه‌شناسی موردنقد را جامعه‌شناسی «عرف‌گرا» نامیده‌ام و کلمه‌ی «متعارف» در «خرد متعارف»، «عرف» را به ذهن متبادر می‌کند.

^۲ the common

^۳ internalization

^۴ Raymond Williams